

# اسطوره سازی از دکتر عبدالکریم سروش و پیامدهای آن

محمد سهیمی

## مقدمه

در چند هفته گذشته در سه مقاله، "[دکتر عبدالکریم سروش و بهائیت](#)"، "[دکتر عبدالکریم سروش با منتقدانش چه می‌کند؟](#)" و "[مریدان دکتر سروش: تقلیل نقد به "حکم تکفیر"](#)"، نگارنده به نقد واکنش آقای دکتر عبدالکریم سروش و مریدان ایشان در پاسخ به منتقدان خود پرداخت. بر خلاف هیاهوی مریدان آقای دکتر سروش و فرزند بزرگ ایشان در صفحات فیسبوک، این سری مقالات نه درباره نظرات قدیم و جدید آقای دکتر سروش بودند، و نه درباره نقد نظرات ایشان توسط بسیاری از روشنفکران دینی، بخصوص آقایان دکتر محسن کدیور، دکتر آرش نراقی، و اکبر گنجی، بلکه این مقالات فقط و فقط به بحث درباره واکنش این دسته از هموطنان به انتقادهای منتقدین خود پرداختند. به دلیل احترام نگارنده برای آقای دکتر سروش، نگارنده آرزو داشت که ایشان و یا فرزندان و مریدان ایشان با واکنش مودبانه و مستدل نادرستی نظر مطرح شده در سه مقاله را نشان دهند، ولی متأسفانه واکنش خشمگین آنها دقیقاً و بدون هیچگونه "اما"، "ولی"، "اگر"، و "شاید" صحت نظر مطرح شده در سه مقاله را تایید نمود.

این واکنش غیر منتظره نبود. یک استاد فلسفه در ایران نقدی کاملاً علمی بنام "[برخی پیامدهای احتمالی نظریه «رؤیاهای رسولانه» عبدالکریم سروش](#)" را در وبسایت رادیو زمانه منتشر کرده است که در آن فقط از حروف اول نام خود [احتمالاً نام مستعار] استفاده کرده است. اینکار نویسنده برای نگارنده هم تعجب آور بود و هم سوال برانگیز. چرا یک استاد فلسفه در استفاده از نام خود واهمه دارد، آنهم در حالیکه مقاله بسیار مستحکم و عالمانه بود؟ نگارنده بسیار تحقیق کرد تا نویسنده را شناسایی کند، ولی نتیجه‌ای نداشت، ولی مطلع شد که فیلسوف نویسنده مقاله گفته است [قریب به مضمون] "اگر مقاله بنام من منتشر شود، مریدان آقای دکتر سروش و فرزندان با انواع اتهام‌ها به من حمله خواهند نمود. من هم آدم پوست کلفتی در برابر فحاشی نیستم و از اینها واقعاً می‌ترسم."

به دلیل کار دانشگاهی، پژوهش‌های علمی با تعداد زیادی از دانشجویان دکتری، و همچنین تعقیب و تحلیل تحولات سیاسی ایران و منطقه که نگارنده درباره آنها مقالات به زبان انگلیسی منتشر می‌کند، نگارنده تصمیم گرفته بود که دیگر به این موضوع نپردازد و مقاله جدیدی درباره رفتار آقای دکتر سروش، فرزندان و مریدانش منتشر نکند. ولی انتشار یک "مقاله" مملو از دروغ و توهین توسط یکی از مریدان و کارمندان آقای دکتر سروش به نگارنده انگیزه‌ای قوی داد تا بار دیگر به بحث درباره واکنش اینگونه مریدان بپردازد. صرف نظر از اینکه بی اساس بودن و محتوی دروغ مقاله باید برای هموطنان گرامی آشکار گردد، نویسندگان اینگونه مقالات توهین آمیز باید به این نتیجه برسند که قادر نیستند امثال نگارنده را وادار به سکوت کنند. اگر قرار بر سکوت بود، امثال نگارنده در ایران زندگی میکردند. مطابق همیشه تمامی مراجعه مقاله در نسخه پی دی اف آن موجود هستند.

## کوه موش زائید

سرانجام یکی از مریدان آقای دکتر سروش که کارمند "بنیاد سهروردی" در شهر تورنتو در کانادا می‌باشد که ریاست آن با فرزند بزرگ آقای دکتر سروش است، "پاسخی" به مقاله انتقادی آقای دکتر حمید رضا جلائی پور، اصلاح طلب سرشناس داخل کشور در وبسایت زیتون منتشر نمود، که در آن آقای دکتر جلائی پور از آقای دکتر سروش خواسته بود که به نقدهای آقایان دکتر نراقی و گنجی و همچنین نگارنده پاسخ دهد، و به همین دلیل آقای کارمند نگارنده را نیز مورد "لطف" خود قرار داده بود. ولی این "پاسخ" دقیقاً همان حکایت "کوه موش زائید" میباشد. بعد از آنکه آقایان دکتر نراقی و گنجی هدف شدیدترین فحاشی‌های مریدان آقای دکتر سروش در صفحات فیسبوک بودند، و بعد از اینکه همان مریدان به نگارنده در همان صفحات حملات بسیار شدیدی نمودند، با انتشار آن "پاسخ" آن فحاشی‌ها صورت "رسمی" به خود گرفت. لازم به تأکید است که نگارنده هرگز نه آقای دکتر نراقی را ملاقات نموده و نه با ایشان ارتباطی داشته، و نه با آقای گنجی. ولی در این مقاله نگارنده به تهمت‌ها جواب خواهد داد تا دروغ‌های آن آشکار گردند. ولی قبل از این موضوع، نگارنده "لطف" کارمند فرزند بزرگ آقای دکتر سروش را مورد بررسی قرار میدهد .

در "پاسخ" خود کارمند بنیاد فرزند بزرگ آقای دکتر سروش ادعا شد که "سهیمی که تا دیروز حتی نمی‌دانست روشن‌فکری دینی چیست و درباره انرژی هسته‌ای مقاله‌های بی محتوا می‌نوشت،" مقاله هایش را اکبر گنجی "القاء و انشاء کرده است." هر کسیکه نثر حملات مریدان آقای دکتر سروش به آقایان دکتر نراقی و گنجی را با نثر متون خود آقای دکتر و فرزندانش مقایسه کند، به سرعت شباهت‌های عجیب بین آنها را برای خود خواهد دید. در عین حال، واضح است که معمولاً انسان‌های مشهور بنام افراد گمنام می‌نویسند تا خود را پنهان کنند، اما سوابق نوشتاری نگارنده که در زیر توضیح داده خواهد شد نشان میدهد که نگارنده بیش از بسیاری از افراد به زبان انگلیسی و فارسی مقاله علمی و سیاسی منتشر نموده است و دارای چنان سابقه‌ای است که این نوع تهمت‌ها به او نمی‌چسبند. لابد به کارمند بنیاد فرزند بزرگ آقای دکتر سروش نیز "وحی" شده است، یا ایشان در "خواب" یک شخص "بی صورت" را دیده است که برای ایشان درباره آقای گنجی و بنده روشنگری "پیامبرانه" نموده است .

ممکن است که برای آقای کارمند مفهوم "روشنفکری دینی" بسیار پیچیده باشد که فقط برای خواص قابل درک است، ولی برای نگارنده مفهومی است بسیار ساده. نه به سختی فرضیه نسبیت عام آلبرت انشتین است که نگارنده در کلاس فیزیک خود در دانشگاه آموخت، و نه به پیچیدگی مکانیک کوانتومی که نگارنده از [ان در پژوهش‌های علمی خود بارها استفاده نموده](#) است. نگارنده در دهه ۱۳۵۰، زمانیکه دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بود، با آثار زنده یاد دکتر علی شریعتی "بزرگ" شد و از او آموخت. بعد از انقلاب نگارنده بعنوان یکی از هواداران "جنبش مسلمانان مبارز" نه تنها وقایع سیاسی را دنبال میکرد و در بحث‌ها با دیگر هواداران شرکت مینمود، بلکه تمامی بحث‌های هواداران و رهبر گروه، جناب آقای دکتر حبیب‌اله پیمان را پخش مینمود. اگر نگارنده بعنوان یک استاد دانشگاه که همیشه مذهبی بوده و از کتاب‌ها و نوارهای سخنرانی‌های آقای دکتر سروش هم بسیار آموخته (بعلاوه آثار دیگر بزرگان نواندیشی دینی) ، معنای روشنفکری دینی درک را نمیکند، پس مخاطبان و مریدان آقای دکتر

سروش که اکثرشان استاد دانشگاه نیستند و هیچگونه کار پژوهشی انجام نداده اند، چگونه مفهوم "غامض" روشنفکری دینی را می فهمند؟ نکند روشنفکری دینی هم مفهومی است که تنها مریدان آقای دکتر سروش قادر به فهم معنای آن هستند؟

در عین حال، چون آقای کارمند بنیاد فرزند بزرگ آقای دکتر سروش تابحال هیچگونه مقاله به زبان انگلیسی در مجلات معتبر تخصصی، از قبیل مجلات تخصصی فلسفه و یا اسلام شناسی، منتشر نکرده اند، با سادهترین اصول درباره نشر آثار علمی آشنا نیستند. اگر ناشناختهترین فرد مقاله‌ای علمی به یک مجله تخصصی علمی ارسال کند، سردبیران مجله به صرف اینکه نویسنده بعنوان متخصص موضوع مقاله شناخته شده نیست، مقاله را بلافاصله بدون داوری رد نمیکنند، بلکه آنرا برای داوران متخصص می‌فرستند، و آن داوران فقط درباره محتوی مقاله نظر میدهند، نه نویسنده آن. ولی در دنیای "خواب گونه" این جماعت فقط کسی میتواند نظرات آقایان را نقد کند که خود متخصص باشد، و البته خود آقایان تصمیم میگیرند که چه کسی متخصص است، و چون آقایان "خدا را بنده نیستند" و احدی را قبول ندارند، در نتیجه احدی از نظر آقایان واجد شرایط نیست که به نقد اینها و مرادشان بنشیند. جل الخالق .

نگارنده پس از دریافت دکتری خود در ماه اوت ۱۹۸۴، بعنوان استادیار در سپتامبر ۱۹۸۴ در دانشگاه کنونی خود مشغول بکار شد، و پس از فقط یک دهه به رتبه استادی کامل، و یا "فول پروفیسور" رسید که در آن زمان یکی از جوانترین استادان دانشگاه بود. نگارنده [پنج کتاب به زبان انگلیسی](#) در مورد پژوهش‌های تخصصی خود منتشر کرده است که هزاران بار بعنوان مرجع از آن در کتاب‌ها و مقالات یاد شده اند. نگارنده نزدیک به ۴۰۰ مقاله علمی تخصصی در معتبرترین مجلات علمی دنیا منتشر کرده است که تا [بحال ۱۵،۵۰۰ بار مرجع بوده اند](#)، و بخاطر کارهای علمی خود از سازمان‌های علمی آمریکا، آلمان، روسیه، و جامعه‌های بین‌المللی جاززه دریافت کرده است که [آخرین آن سال گذشته بود](#).

از سوی دیگر اولین مقاله سیاسی نگارنده به زبان انگلیسی در سال ۱۹۷۹ منتشر شد، و از سال ۱۹۹۴ نگارنده صدها مقاله سیاسی درباره تحولات سیاسی، فرهنگی، و حقوق بشری ایران در معتبرترین روزنامه‌های آمریکا و اروپا، از قبیل [نیو یورک تایمز](#)، لوس آنجلس تایمز، اینترنشنال هرالد تریبیون و [گاردین](#)، معتبرترین وبسایت‌ها، از قبیل [هافینگتون پست](#)، [نشنال اینترست](#)، [antiwar.com](#) که مهمترین وبسایت ضد جنگ آمریکا است، [فارین پالیسی](#)، و [تهران بیورو](#) زمانیکه با شبکه تلویزیونی پی بی اس اتحاد داشت، و مجلات [از قبیل پروگرسیو](#) منتشر کرده است. در سال ۲۰۰۳، در اوج تهدیدهای پرزیدنت بوش پسر بر ضد ایران نگارنده اولین کسی بود که بر ضد دروغ‌های آقای بوش درباره برنامه هسته‌ای ایران [یک سری مقالات به زبان انگلیسی](#) در هفت قسمت منتشر نمود، که به تصدیق موافق و مخالف تاثیر عمیقی در جهت دادن به بحث درباره برنامه هسته‌ای ایران در آمریکا داشت، بطوریکه مجله معتبر [هاروارد اینترنشنال ریویو مقاله نگارنده](#) را درباره برنامه هسته‌ای ایران منتشر نمود، و از آن به بعد نگارنده دهها مقاله در باره برنامه هسته‌ای ایران به زبان انگلیسی منتشر کرده است که [همیشه مرجع قرار گرفته اند](#).

نگارنده، علیرغم تمامی فحاشی مریدان آقای دکتر سروش به او، هنوز هم برای ایشان احترام بسیاری قائل است چون از ایشان آموخته است. ولی به آقای کارمند پیشنهاد می‌کند که سابقه او را با سابقه مراد خود مقایسه کند. آقای دکتر سروش که فقط دارای دکترای داروشناسی از دانشگاه تهران است، استاد هیچ دانشگاهی در ایران و غرب نبوده است و با وجود کوشش بسیاری از هموطنان ایرانی از جمله، بعنوان مثال، پروفسور روی متحده از دانشگاه هاروارد، ایشان نه تنها استاد چنین دانشگاهی نبوده اند، بلکه تاکنون نتوانسته اند مدیریت کرسی اسلام شناسی را در یک دانشگاه بدست آورند. دلیل آن واضح است: در دانشگاه‌های معتبر غرب استاد شدن مراحل بسیار سختی دارد، و در عین حال، بعنوان مثال، استاد مسائل خاورمیانه و یا اسلام شناسی کسی میشود که تحصیلات او درینباره باشد و دارای کارنامه طولانی در انتشار مقالات پژوهشی خود به زبان انگلیسی در مجلات معتبر تخصصی که مقالات را قبل از انتشار توسط کارشناسان داوری میکنند باشد. آقای دکتر سروش دارای چنین کارنامه‌ای نیستند. کتاب انگلیسی آقای دکتر سروش هم توسط آقایان دکترها احمد و محمود صدیقی، و خانم نیلو مبصر ترجمه شده است.

عدم استخدام آقای دکتر سروش در سمت استاد دائم (با به اصطلاح تنیور) در دانشگاه‌های آمریکا توطئه داخلی و خارجی نیست. واقعیت این است که رقبای آقای دکتر سروش برای شغل‌های استادی دانشگاه، اولاً دارای دکترای همان رشته هستند؛ ثانیاً ده‌ها مقاله در مجلات معتبر تخصصی به زبان انگلیسی در رشته خودشان منتشر کرده اند؛ ثالثاً کتاب‌های زیادی مطابق اصول علمی به زبان انگلیسی منتشر کرده اند، و شعر و سخنرانی عمومی بدون مرجع را به عنوان مقاله تحقیقی- تخصصی به جامعه علمی دانشگاهی تحویل نداده اند، و رابعاً از نظر سنی بسیار جوان تر از آقای دکتر سروش هستند.

## دکتر عبدالکریم سروش، اکبر گنجی، و آرش نراقی

در اینجا ضمن تأکید دوباره بر عدم آشنایی شخصی نگارنده با آقایان دکتر نراقی و گنجی، به یک نکته مهم دیگر نیز اشاره میشود. نگارنده با برخی از نظرات دینی و سیاسی آقای دکتر نراقی مخالف است. بعنوان مثال، نگارنده در عین اینکه مدافع حقوق همجنسگرایان میباشد، نظر آقای دکتر نراقی درباره سازگاری همجنس گرایی با قرآن را ردّ می‌کند و دو نقد آقای دکتر محسن آرمین بر نظریه ایشان ([اینجا](#) و [اینجا](#)) را درست می‌داند. زمانی نیز آقای گنجی یک سری مقالات در نقد نظرات زنده یاد دکتر علی شریعتی منتشر کردند که نگارنده به دلیل آشنایی کامل خود با تفکر دکتر شریعتی به آن سری مقالات انتقاد فراوان داشت و در صدد انتشار آن بود، ولی چون آقای دکتر احمد زیدآبادی و دیگران به نقدهای آقای گنجی پاسخ دادند، از انتشار پاسخ خود به آقای گنجی منصرف شد. در سال ۲۰۱۰ نیز نگارنده در یک مقاله انگلیسی از آقای گنجی به دلیل مطرح کردن بحث انکار وجود امام زمان [انتقاد نمود](#). اینها در اینجا ذکر میشوند تا تأکید شود که نگارنده نه تنها با این آقایان آشنایی شخصی ندارد، بلکه در گذشته منتقد آنها نیز بوده است.

نگارنده با مقاله‌های "قرآن محمدی" آقای گنجی هم مخالف بود و هست. در زمان انتشار آنها، برخلاف ادعای دروغ کارمند آقای دکتر سروش، آقایان دکتر عطاء الله مهاجرانی، دکتر ابوالقاسم فنایی، دکتر علی پایا، دکتر آرش نراقی، دکتر حسین کمالی، دکتر محمود صدیقی، و... گفت و گوهای ناقدانه بسیاری با آقای گنجی داشتند که نگارنده آن بحث‌ها را دنبال مینمود و حق را به ناقدان آقای گنجی می‌داد. اما

میریدان آقای دکتر سروش باید توجه کنند که همه آن نقدها شامل مدعای آقای دکتر سروش هم می شد که ادعا می کرد و می کند که قرآن کلام الله نیست. زنده یاد آیت الله العظمی حسینعلی منتظری هم کتاب مستقلی در این مورد منتشر کردند و براساس فلسفه اسلامی و خصوصاً آرای ملاصدرا از کلام الله بودن قرآن دفاع کردند. اما آقای دکتر سروش اینک آن ادعاها را صدگام جلوتر برده و چیزی باقی نگذاشته است. آیا آیت الله منتظری قادر بود یک درصد هم تصور کند که روزی آقای دکتر سروش وحی و قرآن را به خواب های پریشان و غلط گزارش شده حضرت محمد تبدیل کند؟ بر خلاف دروغ آقای کارمند، همه آن شخصیت ها بنام خودشان با آقای گنجی وارد گفت و گوهای طولانی شدند و آقای گنجی هم بنام خودش به آنها پاسخ می داد. مجموعه گفت و گوهای علمی آقای گنجی با همین چند شخصیت برجسته حدود بیست مقاله است.

نگارنده قصد نداشت که به دفاع از آقایان دکتر نراقی و گنجی بپردازد، چون از نظر نگارنده ایندو احتیاجی به دفاع ندارند چرا که، صرف نظر از درستی یا اشتباه بودن آن نقد ها، کاری بجز نقد با شالوده انجام نداده اند و در عین حال نگارنده با این آقایان دوستی و آشنایی شخصی ندارد، ولی مقاله مملو از دروغ و توهین آقای کارمند انگیزه ای قوی شد برای نوشتار کنونی. همانطور که در ایران می گویند، "برای تنویر افکار عمومی،" از جمله آقای کارمند، ذکر مختصری از روابط گذشته بین آقایان دکتر سروش، دکتر نراقی، و گنجی، دستکم تا جاییکه در دسترس عموم میباشد و نگارنده قادر بود آنها را بیابد، بسیار مفید هستند.

آقای دکتر جلالی پور [در مقاله خود نوشته بودند](#) که همه دوستان ایران منتقد مدعیات جدید آقای دکتر سروش و نحوه برخورد ایشان و فرزند بزرگشان با منتقدان هستند. آقای کارمند اعتراض نمودند که چرا آقای دکتر جلالی پور آقایان دکتر نراقی و دکتر فناپی را "قوی ترین" شاگردان دکتر سروش به شمار آورده است. اما "قوی ترین" شاگردان آقای دکتر سروش لزوماً "دانشمند" نیستند.

آقای دکتر سروش در مورد "لب لباب قبض و بسط" اینطور نوشته اند ( **قبض و بسط تئوریک شریعت** ، ص ۴۲۹): "این خلاصه را برادر گرامی و دانشمند آقای آرش نراقی فراهم آورده اند. از **جهد عالمانه** ایشان صمیمانه سپاسگزارم".

بی لطف نیست نگاهی به سوابق آقای دکتر نراقی بیفکنیم. آقای دکتر نراقی (زاده ۱۳۴۵ در تهران) دارای دکترای داروشناسی از دانشگاه تهران است. ایشان وقتی جوانی بیست و چند ساله بود، با نوشتن "لب و لباب" به "قبض و بسط" نظمی و ساختاری منطقی بخشید. آقای دکتر سروش این جوان بیست و چند ساله را برای این که منطقی برای قبض و بسط درست کرده بود، "دانشمند" خطاب نمود. آقای دکتر نراقی دارای دکترای فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا نیز میباشند، و دانشیار دین و فلسفه در کالج موراوین (Moravian College) پنسیلوانیا هستند. اما چون ایشان نظرات آقای دکتر سروش را نقد نمودند، "دانشمند" که هیچ، حتی "قوی ترین" شاگرد آقای دکتر سروش هم دیگر نیست.

البته انصاف این است که هیچ یک از اعضای حلقه کیان شاگرد آقای دکتر سروش نبوده اند. آنان دانشجویانی نبودند که در کلاس های درس آقای دکتر سروش در دانشگاه ها شرکت کنند. بلکه برخی از

آنها در سخنرانی های عمومی ایشان در مساجد شرکت می جستند و مقاله هایشان را می خواندند. در جهان علمی و دانشگاهی به این گونه افراد "شاگرد" فلان "استاد" اطلاق نمی شود، چون همانطور که ذکر شد آقای دکتر سروش در ایران هیچ گاه استاد دانشگاه به معنای معمول آن نبودند، ولی بخاطر انقلاب فرهنگی و حکم آیت الله روح الله خمینی کلاس هایی در دانشگاه تدریس مینمودند.

آقای دکتر سروش به کتاب مدارا و مدیریت مباحثات مینمودند که در آن پاسخ منتقدان را داده اند، ولی حال میفرمایند نقد های آقای گنجی ارزش پاسخ گفتن ندارد. آقای دکتر سروش فراموش کرده اند که گفته و نوشته اند (عبدالکریم سروش، **آئین شهریاری و دینداری**، صراط، ص ۸۹):

"شاید در ۲۰ سال اخیر و در تاریخ جمهوری اسلامی هیچ کتابی مانند مدارا و مدیریت من به طبع نرسیده است. نیمی از کتاب، نوشته های من است، و نیم دیگر، نوشته های ناقدان. این **مجموعه نادر** به کوشش و همت خجسته بردار گرامی ما، جناب آقای گنجی که اکنون در اینجا حضور دارند و دیروز هم در این جمع سخنرانی کردند، پدید آمد".

در پاسخ نقدهای آقای گنجی فرزند بزرگ آقای دکتر سروش ایشان را "بولتن نویس سپاه" نامیدند، که تا جایی که نگارنده اطلاع دارد دروغی محض است. ولی پرسش این است: چرا آقای دکتر سروش، که در همان زمان هم می دانستند آقای گنجی "بولتن نویس" سپاه هستند، زمام امور صراط و کتاب هایشان را به ایشان واگذار کرده بودند؟ چرا اجازه دادند "این مجموعه نادر" را یک "بولتن نویس" پدید آورد؟ پس آن "مجموعه نادر" نیز بولتنی بیش نیست.

آقای دکتر سروش در ۲۰ تیر ۱۳۷۹ طی نامه ای به دانشجویان چنین نوشتند ( **آئین شهریاری و دینداری** ، ص ۱۹۸):

"نیز به یاد آورید از آن مظلومان در بند، آن شیران در زنجیر، آن قهرمانان عرصه قلم و مطبوعات، گنجی و عماد [باقی] و لطیف [صفری] و شمس [الواعظین] و عزت [الله سبحانی] و [عبدالله] نوری و کدیور، که همه ما و امداران آن روز آفرینان شجاع و شب شکن هستیم".

تا زمانی که آقای گنجی همراه آقای دکتر سروش بود، "قهرمان عرصه قلم"، "شیر در زنجیر"، "مظلوم در بند" و "روز آفرین شجاع و شب شکن" بود. وقتی ناقد ایشان شد، تبدیل شد به "بولتن نویس سپاه"، دروغگو، مفتری، سقوط کرده به گزراهه و تهمت های دیگر. نامه ای هم که بنام فرزند بزرگ آقای دکتر سروش علیه آقای دکتر کدیور منتشر شد ایشان را حتی در عرصه شناخت دین مبتدی به شمار آورد.

آقای دکتر سروش در پاسخ دروغ ها و اتهام های کیهان در ۲۹ تیر ۱۳۷۹ چنین نوشتند ( **آئین شهریاری و دینداری** ، ص ۴۴۴):

"من هم چون اکبر گنجی، زندان نشین مظلوم و دلیر، به همه نامزدان این جایزه پیشنهاد می کنم که جوایز مظلومیت خود را دریافت دارند و به حسابی در آموزش و پرورش واریز کنند تا برای ساختن مدرسه ای بکار آید".

آقای دکتر سروش در مصاحبه ای درباره اعضای حلقه کیان چنین نوشتند:

"علاوه بر آقای تهرانی و شمس، آقایان حجاریان، آرمین، مرتضی مردیها، اکبر گنجی، آرش نراقی، ابراهیم سلطانی، محسن سازگارا، جواد کاشی، حسین قاضیان، ناصر هادیان، مصطفی تاجزاده و گاهی پسر خود من سروش دباغ در آن جلسات شرکت می کردند. شاید تنها چند نفر را از قلم انداخته باشم اما اینها افرادی بودند که با کیان همکاری نزدیک داشتند و عموماً آثارشان در کیان چاپ می شد... من آقای کدیور را به گمانم اول بار در همین جلسات ملاقات کردم... نزدیکترین افراد به من در آن جلسات آقای نراقی و سلطانی و تهرانی بودند".

آقای دکتر سروش در همین مصاحبه چندین بار اشاره نمودند به دیگرانی که اصلاً عضو حلقه کیان نبودند و برای این که برای خودشان نامی دست و پا کنند، به دروغ گفته اند که عضو حلقه کیان بوده اند. با این همه آقای دکتر سروش آقای محسن سازگارا و فرزند بزرگ خود را "عضو" حلقه کیان نمودند که تا جاییکه نگارنده اطلاع دارد واقعیت ندارد.

آقای دکتر سروش از اعضای حلقه کیان و نقدهای آقایان دکتر سعید حجاریان، گنجی و دکتر نراقی که در کیان بر نظرات ایشان منتشر شد سخن گفتند و افزودند، این نقدهای دوستان "نه تنها به دیگران که به خود من هم بسیار کمک کرد و من این انتقادات را میراث ماندگار این مجلات برای خودم می دانم".

آقای کارمند میبایست به آقای دکتر سروش یادآوری کنند که همان آقایان دکتر نراقی و گنجی حال هدف حملات مریدان و فرزندان خود ایشان هستند، تا با بی اهمیت جلوه دادن ایندو نفر آنها را وادار به سکوت کنند. ولی ایندو نفر تنها ناقدان آقای دکتر سروش نبوده اند. آقایان دکتر کدیور، دکتر آرمین، و دکتر محمد جواد غلامرضا کاشی هم آرای جدید آقای دکتر سروش را نقد و رد کرده اند. تا جاییکه نگارنده مطلع است، بقیه نو اندیشان دینی داخل کشور هم آرای ایشان را قبول ندارند.

آقای دکتر سروش برای پایان بخشیدن به اعتصاب غذای آقای گنجی نامه زیر را در ۲۱ تیر ۱۳۸۴ نوشتند که زنده یاد مهندس عزت الله سبحانی، و آقایان دکتر کدیور، دکتر حجاریان و دکتر علیرضا علوی تبار هم آن را امضا کردند و در رسانه ها منتشر شد :

"به نام خدا. "خبر بلبل این باغ پیرسید که من- ناله ای می شنوم کز قفسی می آید". گنجی عزیز، این بلبل بوستان مطبوعات، و گنجی صفتان بسیار دیگر را دیری است غسّ دست بر بسته است. آنان در انتظار نگاهی معدلت جویانه اند. آیا این راهم از آنان دریغ می کنند؟ آزادی سرافرازانه آنان را خواهانیم. ایشان اهل استرحام ذلت طلبانه نیستند. و تو ای گنجی نازنین: "شیر را بر گردن ار زنجیر بود- بر همه زنجیر سازان میر بود". ای گنج در ویرانه، ای آبروی دلیری و ای نماد آزادگی! خطای ما و تو این بود که عدل علوی و عشق مولوی را از فقه فرسوده صفوی طلب کردیم. این پنداری ویران بود و اینک ویران تر شده است و تو تاوان آن خطا را به جای همه ما می پردازی. تو آزاده تر بودی و اکنون از همه دربندتری. اینک آزادگی تو به ثبت تاریخ رسیده است هرچند آزادی تو دیرتر برسد. دل قوی دار که رهائی نهائی از آن توست. تو تشکسته ای، زندان وزندانان، شکسته تو اند. دل قوی و تن درست دار. ویران مشو که ویرانی

تو ویرانی ماست. "پنهان مشو که روی تو بر ما مبارک است." "سلامت همه آفاق در سلامت توست". سلامت تو کوبنده تر از شهادت توست و یک قهرمان زنده برتر از صد قهرمان خفته. و یک شمع روشن برتر از صد شمع خاموش. و خون قلم برتر از خون شهید. روزه سی روزه خود را به پایان بر. عید فطر آزادی است: "وجود نازکت آزاده گزند مباد" گنج آزادی و گنج قناعت، تو را مبارک باد. گنج آزادی و گنج قناعت ملکی است. که به شمشیر میسر نشود سلطان را. این بدر می رود از باغ بدلتنگی و داغ. و آن به بازوی فرح می شکند زندان را. ماه کنعانی من، مسند مصر آن تو شد. وقت آن است که بدرود کنی زندان را."

چه شد که آن "گنج در ویرانه"، آن آبروی دلیری و نماد آزادی، که ویرانی اش ویرانی همه شما بود، اینک با رهبری و همکاری فرزندان و مریدان آقای دکتر سروش باید هدف شدیدترین حملات و ناجوانمردانه‌ترین دروغ‌ها قرار گیرد؟ آیا نقد آقای گنجی برای آقای دکتر سروش اینقدر دردآور بود، و یا سطح تحمل "ولی خدا"، "سروش قدسی افلاکیان" و مدعی دیدن "رویت خدای بی صورت" بسیار پائین است؟

آقای دکتر سروش به همراه آقایان دکتر کدیور، مهندس عبدالعلی بازرگان، دکتر مهاجرانی و گنجی در ۱۳ دیماه ۱۳۸۸ بیانیه مشترکی را به نام "[خواست‌های بهینه جنبش سبز از زبان پنج تن از روشنفکران دینی](#)" منتشر کردند. تا آن زمان آقای دکتر سروش آقای گنجی را یکی از روشنفکران دینی به شمار می آوردند و حاضر به همکاری علنی در این سطح با او بودند. پس تا آنجا آقای گنجی روشنفکر دینی با رتبه بالا بود، نه "بولتن نویس سپاه".

آقای گنجی قبل از آن مقاله های "قرآن محمدی" را منتشر کرده بود. یعنی آقای گنجی و آقای دکتر سروش از نظر مدعا در یک جبهه قرار داشتند و آقایان دکتر مهاجرانی، دکتر کدیور و مهندس بازرگان مخالف ادعای آقایان دکتر سروش و گنجی بودند. وبسایت جرس با توجه به همین اختلاف مواضع اساسی در ۲۴ دی ۱۳۸۸ از آقای دکتر سروش می پرسد "شماها چگونه توانستید بیانیه مشترک صادر کنید؟" آقای دکتر سروش [پاسخ می دهند](#) :

"ما مثل آخوندهایی می مانیم که همگی قبلا رساله هایمان را نوشته ایم و اکنون نمی توانیم آنها را پس بگیریم. کسانی که این بیانیه را امضا کرده اند، آرای متفاوتی در زمینه های دیگر دارند. اما همگی در حداقل هایی که در این بیانیه آمده متفقند. آنچه که ما را برانگیخت تا این بیانیه را تنظیم و منتشر کنیم این بود که احساس می کردیم جنبش سبز، جنبشی در خیابان و در عمل بوده است، اما هنوز چارچوبهای نظری آن جایی تبیین نشده است. ما زمانی برای نوشتن بیانیه دور هم جمع شدیم که هنوز بیانیه آقای موسوی منتشر نشده بود. لذا بعد از آنکه بیانیه ایشان هم منتشر شد ما کارمان را فرو نهادیم و بعضی ناگفته های نوشته ایشان را هم بر آن افزودیم. گمان می کنیم که هم نسبت به بیانیه آقای موسوی کمال وفاداری را بجا آورده ایم و هم خطوط جنبش سبز را تا حدود زیادی در این مرحله روشن کرده ایم. در مورد اینکه آیا این موضعگیری ها ی مشترک ادامه خواهد یافت یا نه، پاسخ من این است که بله، بنابراین است که ادامه پیدا بکند و جایگاه خود را با ادامه یافتن پیدا خواهد کرد. من اکنون هیچ نامی روی این مجموعه نمی گذارم، نه



آن را اتاق فکر می خوانم و نه رهبری جنبش در بیرون از ایران. من هیچ یک از این نامها را برای آن انتخاب نمی کنم. این مجموعه وقتی کارهای دیگر و موضع گیریهای دیگری کرد و بیانیه های دیگری داد، رفته رفته معلوم می شود که چیست و چه کاره است و از چه جایگاهی در این جنبش برخوردار است و چه نامی در خور اوست."

خوانندگان گرامی توجه کنند که آقای دکتر سروش می گویند که تک تک اعضا قبلاً رساله هایشان را منتشر کرده اند، قرار است چارچوبهای نظری جنبش سبز را به طور جمعی تعیین کنند، و به همکاری مشترک ادامه خواهند داد. در آن زمان آقای دکتر سروش آقای گنجی را از نظر مواضع کلامی در جبهه خود می یافت و به همین دلیل چنین سطحی برای او قائل بود و ایشان را صاحب "رساله" می دانست. آقای دکتر سروش در ۱۷ خرداد ۱۳۹۲ در وبسایت [جرس اعلام کردند](#) که موسسه صراط "به همت جمعی از نیکخواهان (اکبر گنجی، و...) تاسیس شد". پس آقای گنجی تا آن زمان هم از نیکخواهان بود.

آیا نیاز است بیش از این از آقای دکتر سروش درباره آقای گنجی نقل قول شود؟ "اشتباه مهلک" آقای گنجی این بود که با این که سوابق آقای دکتر سروش را بهتر از هر کس می دانست، مدعای "خواب های رسولانه" ایشان را نقد کرد و یکشنبه به اهریمن تبدیل شد. همین رفتار را هم آقای دکتر سروش با آقایان محمد رضا جلایی پور (که در حال حاضر مشغول پژوهش پست دکتری در دانشگاه هاروارد هستند) و آقای دکتر ابوالقاسم فنایی، پژوهشگر حوزه دین و اخلاق داشته اند (درباره برخوردهای تند و تهمت آمیز به اینها باید مقاله مستقلی نوشته شود. بعنوان مثال فرزند بزرگ آقای دکتر سروش حاضر نشد نقد آقای دکتر فنایی را در ماهنامه مدرسه منتشر کند و ایشان ناچار شد آن را در وبسایت نیلوفر منتشر سازد. [اینجا](#) را ببینید. نگارنده از خوانندگان علاقمند دعوت می کند که نقد آقای دکتر فنایی را حتما مطالعه کنند و تصمیم بگیرند که آیا نقدی علمی از سوی یک تحصیل کرده حوزه و دانشگاه است یا بولتن سازی؟).

آقای دکتر سروش در کتاب خود که توسط آقایان دکتر محمود و احمد صدری به انگلیسی ترجمه شده است، به یک استاد عالیقدر روحانی و در عین حال بسیار متواضع، که درباره هرمنوتیک می نوشت، بدون بردن نام تهمت سرقت علمی نظر خود را زده اند، که باید به اسامی دیگران که در گذشته مورد همین اتهام قرار گرفتند، از قبیل آقایان دکتر سید جواد طباطبایی، دکتر نراقی و آقای دکتر کدیور، اضافه نمود.

نگارنده نه وقت اینکارها را دارد، و نه مایل است این "قوطی پر از کرم" بسیار بد بو را بیشتر باز کند. ولی اگر حملات، توهین ها، و اتهام های ناجوانمردانه فرزندان و مریدان آقای دکتر سروش ادامه یابند، در مقاله جداگانه مستند نشان خواهد داد که چه کسی سارق علمی است، چه کسی فارغ التحصیل فلان دانشگاه انگلیس است، و چه فردی "استاد" فلسفه اخلاق و فلسفه زبان فلان دانشگاه کانادا میباشد. موارد سرقت علمی نیز بسیار است و نگارنده قادر است همه آنها را به طور مستند ثابت کند. اگر این حملات، توهین ها، و اتهام های ناجوانمردانه ادامه یابند، نگارنده مقاله ای به زبان انگلیسی منتشر خواهد کرد و نشان خواهد داد که چگونه آرای ویلفرد کنتل اسمیت، پروفیسور کانادایی مذاهب، و پروفیسور فضل الرحمن (Fazlur Rahman)، استاد سابق دانشگاه شیکاگو، عیناً سرقت شده اند. برخورد دنیای انگلیسی زبان با

سرقت علمی مانند برخورد ما نخواهد بود. آقایان، یا پاسخ مستدل، مستند، و مودبانه دهید، و یا سکوت کنید. جو شارلاتان بازی و شانناژ کسی را به سکوت وادار نمیکند.

آقای کارمند باید صفحات فیسبوک فرزندان و مریدان آقای دکتر سروش را با صفحات فیسبوک آقایان دکتر نراقی و گنجی مقایسه کنند. مریدان آقای دکتر سروش در صفحات فیسبوک دیگران هم همین سیاست را دنبال میکنند، تا جایی که حتی فرهیخته‌گانی که همیشه به تبادل آزاد عقاید در صفحات فیسبوک خود معتقد بودند، مجبور شده اند بسیاری از این حملات را از صفحه خود حذف کنند، چون فحاشی ناب بودند. در عین حال، این دو نفر به هیچ یک از فحاشی‌ها پاسخ نداده اند. نگارنده که خود نه به نقد آرای جدید آقای دکتر سروش پرداخت، و نه از انتقادهای آقایان دکتر نراقی و گنجی به آرای آقای دکتر سروش دفاع نمود، و فقط از سر دلسوزی و بخاطر احترام خود برای آقای دکتر سروش از واکنش ایشان نسبت به منتقدان در نهایت ادب انتقاد نمود، هدف شدیدترین حملات قرار گرفته است، که برآستی حیرت آوراست. برآستی اینگونه رفتار حالت قبیل‌های و فرقه‌ای دارد.

آقای دکتر سروش شخصا ادعا کردند که آقایان دکتر کدیور، دکتر نراقی و گنجی ایشان را تکفیر کرده اند، و آقایان دکتر نراقی و گنجی به ایشان افترا زده اند، به گزراه افتاده اند، مغرض هستند و بهتان زده اند.

نگارنده در مقاله قبلی توضیح داد که ادعای پیامبری آقای دکتر سروش و تأسیس دین جدید توسط ایشان از سوی آقایان دکتر نراقی و گنجی، تکفیر ایشان نیست چون نه تنها ایندو نفر در جایگاهی نیستند که حکم تکفیر برای کسی صادر کنند، بلکه خود آقای دکتر سروش همین کار را با مولانا جلال الدین مولوی که همیشه مورد ستایش ایشان بوده اند، انجام داده است و بنا بر این نظر آقایان دکتر نراقی و اکبر گنجی "دروغ و افترا و غرض ورزی و به گزراه افتادن" نیست که آقای دکتر سروش اعلام کرده اند. چون آقای دکتر سروش به این نتیجه رسیدند که مولوی پیامبر جدیدی است و دین جدیدی آورده است، آیا منتقدان این مدعا حق دارند آقای دکتر سروش را "دروغگو، مفتزی، غرض ورز و فردی که به گزراه افتاده" بخوانند؟ اگر آقای دکتر سروش حق دارد مولوی را پیامبر و دارای دین جدید قلمداد کند، چرا دیگران حق ندارند ایشان را پیامبر و موسس دین جدید بخوانند؟ اگر تشخیص آقای دکتر سروش در این خصوص "غرض ورزی، بهتان، دروغگویی و گزراه" نیست، تشخیص آقایان دکتر نراقی و گنجی در مورد دین سازی آقای دکتر سروش هرچه که هست، دروغ و بهتان نیست. در هر دو مورد باید از زاویه منطقی نشان داد که آیا زور ادله مدعیان برای تأیید مدعایشان کافی است یا نه؟

## اسطوره سازی و عواقب آن

واکنش غم انگیز آقای دکتر سروش، فرزندان و مریدان ایشان به منتقدان باید از جوانب مختلف تحلیل و ریشه یابی شود. در این مختصر نگارنده قصد دارد از زاویه تازه ای و به طور محتوایی رویکرد آقای دکتر سروش را نقد کرده و نشان دهد که ریشه این برخوردها در اسطوره و مرید و مراد سازی است و به همین دلیل مریدان هر ادعای بی اساسی را باور می کنند.

در ایران اسطوره سازی سابقه یی بس طولانی دارد. در همین پنجاه سال اخیر در حوزه سیاسی مردم ما چندین اسطوره ساخته اند. قیام سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، که اولین حرکت مسلحانه بر ضد رژیم محمد رضا شاه بود، به یک اسطوره تبدیل شده است. آیت‌الله روح‌الله خمینی برای طرفداران خود یک اسطوره "بیگناه" است و به همین دلیل تمامی جنایاتی که بدستور مستقیم ایشان نیز انجام شد توسط هواداران خود "توجیه" میشوند. آقای دکتر سروش برای آیت‌الله خمینی شعرهای باورنکردنی سرود، او را یکی از "ارباب معرفت" به شمار آورد که "آفتاب دیروز" و "گیمیای امروز" است، و پس از جنایت‌های دهه اول انقلاب و افشای کشتار چند هزار زندانی در ۱۳۶۷ توسط آیت‌الله منتظری، هنوز آقای دکتر سروش می‌گوید که باید صبر کرد و صد سال دیگر درباره آیت‌الله خمینی داوری کرد. برای برخی از اصلاح‌طلبان آقای محمد خاتمی به صورت یک اسطوره درآمده بطوریکه، بعنوان مثال، شرکت آقای میر حسین موسوی در انتخابات ۱۳۸۸ آنها را خشمگین نمود، و در عین حال ضعف‌های آقای خاتمی، که از نظر نگارنده انسانی بسیار خوش نیت، پاک، و ایران‌دوست هستند، را در مقابله با تندروها و بنیادگرایان همیشه به نحوی "توجیه" میکنند. با توجه به واکنش هواداران آقای دکتر سروش به انتقاد از ایشان، به نظر می‌رسد ایشان نیز از نظر هواداران به یک اسطوره و یا "مراد" آنها تبدیل شده اند که هر کار ایشان کاملاً قابل "توجیه" می‌باشد.

افراد مهم هستند. نقش افراد هم از نظر سطح فکری و نقشی که در جامعه خودشان بازی کرده اند یکسان نیست. اما اسطوره ساختن از افراد و برقراری رابطه مرید و مرادی آسیب‌های بسیاری به کشور ما رسانده است. اسطوره سازی عملی دو سویه است. وقتی فرد به شیوه خاصی سخن گفته و رفتار کند، این امکان را فراهم می‌کند که شاگردان و دیگران از او اسطوره درست کنند و رابطه مرید و مرادی متولد شود. در چنین شرایطی رفتارهای فرقه‌ای شکل می‌گیرد و کوچکترین انتقاد هر منتقدی از مراد و اسطوره با واکنش شدید مریدان روبرو شده که سعی خواهند کرد که منتقد را سرکوب کنند.

آقای دکتر سروش همیشه از رازشناسی، رازدانی و اسرار عالم وجود سخن می‌گوید. رازها و اسرار عالم هستی را هم اولیای خداوند می‌دانند. آقای دکتر سروش به روشنی تمام گفته اند که یکی از اولیا خداوند هستند. "سروش قدسی افلاکیان" هستند. خدای مطلق بی‌صورتی را دیده اند، بوی خدا را شنیده اند، شعرهایشان را در خواب به ایشان نشان می‌دهند، به ایشان وحی شده است، خدا به همان شکل که بر مولوی تجلی کرده بر ایشان هم تجلی کرده است، و غیره. به عنوان نمونه به "[شرح مثنوی - دفتر نخست - جلسه هشتم](#)" دقیقه ۶۵ به بعد گوش کنید که یکی از مریدان شیفته وار به آقای دکتر سروش می‌گوید که شما رازهای عالم را می‌دانید و یکی از رازهای عالم را که فاش کرده اید، همین راز است که وحی یعنی خواب و قرآن حاصل خواب‌های حضرت محمد است.

با این ادعاهای بسیار بزرگ، چرا شاگردان آقای دکتر سروش به مرید تبدیل نشوند و ایشان را به اسطوره تبدیل نکنند؟ چرا فرقه وار به منتقدان هجوم نیاورند؟ در این بستر و زمینه است که آقای دکتر سروش هر ادعای باورناکردنی‌ای که مطرح می‌کند، از سوی مریدان پذیرفته شده و اگر منتقدی آنها را به تیغ نقد عقلانی بسپارد، از سوی ایشان و اعضای فرقه مورد حملات شگفت‌آوری قرار می‌گیرد. آقای دکتر

سروش گفته اند "ولی خدا" هستند و چند سال پس از اعلام "ولی خدا" بودن در کتاب **بسط تجربه نبوی** (صفحه ۲۶۰) چنین نوشته اند:

"وظیفه مرید در مقابل چنین رهبری که ولی خداوند است، اطاعت محض است. برای مرید کمترین اعتراض و انتقاد و تخلفی در مقابل شیخ مجاز نیست. امتحان کردن شیخ و اعتراض کردن به او مطلقاً نارواست... وقتی که او را برگزیدی دیگر باید کمر ارادت به خدمت او ببندی و باید بدانی که خطای رهبری از صواب مرید بهتر است".

آیا تفاوتی بین چنین فکری و تفکر هواداران "ولایت مطلقه فقیه" وجود دارد؟ هواداران آیت‌الله خامنه‌ای، و قبل از ایشان آیت‌الله خمینی، نیز معتقد به اطاعت محض از آنها میباشند. نگارنده همیشه خشنود بود که آقای دکتر سروش تقلید از مراجع تقلید را به کلی نفی می‌کند. اما جای تأسف بسیار است که به نظر می‌رسد ایشان تقلید محض از خودشان را جایگزین آن کرده اند.

به نظر می‌رسد آقای دکتر سروش آنقدر برای کسب اطاعت محض مریدان خود عجله دارند که به مریدان می‌گویند ("**آینه های بی زنگار**"، ص ۶۳): "شخص باید ولی خود را انتخاب بکند، کسی را که احساس می‌کند از او گرمی می‌گیرد و با او تناسب روحی دارد. اولیای خداوند زیاد هستند، منتها هر کسی باید ولی خودش را پیدا کند. **خیلی هم نباید معطل کرد و وسواس به خرج داد**".

دعوت به عقلانیت، علم و نقادی نشان دهنده التزام به اخلاق باوری و عین روشنفکری است، اما اعتبار بخشیدن به خواب و مرید و مراد بازی درست معکوس جریان روشنفکری است. آقای دکتر سروش در چند سال اخیر خواب را بسیار برجسته کرده و به آن اعتبار بسیاری بخشیده اند. خواب های بسیاری از خود نقل میکنند و با توجه به این که به صراحت خود را "ولی خدا" قلمداد کرده، مریدان ایشان بدون نقد خواب های ایشان و ایدئولوژی خواب بینی، کورکورانه به دفاع از ایشان برخاسته و شیفتگی مقلدوارشان را آفتابی می‌سازند.

آقای دکتر سروش به جای آن که در جامعه ای که در آن انواع و اقسام آئین ها و ایدئولوژی های اسطوره ای و اسطوره ساز جاری و ساری است، از راه علم، فلسفه و نقد به جنگ خرافه، فال گیری، خواب سازی و تعبیر خواب کنندگان رود، با منش خود پیروانش را خواب زده می‌سازد. این خواب زدگان چنان شیفته وار خواب های "ولی" شان را تصدیق و توجیه می‌کنند که هیچ استدلال و نقدی در آنها کارساز نیست.

خواب از نظر علمی فاقد هرگونه ارزشی است. علوم پیشرفته تجربی نشان می‌دهند که چه فرایندهای مغزی منجر به خواب دیدن می‌شوند. اما نقدهای علمی محصول علوم عصب شناسی و فلسفه ذهن در خواب زدگانی که ولی شان را "رازدان" و مظهر رازهای عالم به شمار می‌آورند تأثیری ندارد. نگارنده برای نسل جوان، همچون فرزندان خود، می‌نویسد و آنها را به علم، فلسفه، عقلانیت و نقادی دعوت می‌کند. ایرانیان جوان باید بدانند که با فال گیری، احضار ارواح، خواب سازی و مرید خواب سازان شدن به جایی نمی‌رسند و از مرتجع ترین روحانیون هم عقب تر خواهند بود.

برای اثبات آنچه گفته شد، با وجود نمونه های زیاد، به چند نمونه استناد میشود تا نشان داده شود مسیر مرید بودن و کورکورانه از کسی حمایت کردن به کجا خواهد رسید. امیدوارم که این سخنان در مریدان گوش شنوایی بیابد. نگارنده بعنوان یک پژوهشگر علمی ایمان دارد که باید مدعیان روش های غیر عقلانی را به نقد کشید. هر کس ادعای های بزرگ می کند، به همان بزرگی و قوت برای ادعاهایش باید دلیل ارائه کند.

## فال گیری

آقای دکتر سروش توضیح می دهد که ایرانیان با دیوان حافظ فال می گیرند و خود او شاهد نتایج شگفت انگیز فال حافظ بوده است. پس ایشان در گام اول به مریدان می آموزد که فال گیری عملی موجه و کاملاً نتیجه بخش است. ولی ایشان به این حد از تأیید فال گیری قانع نبوده و مریدان را به نوع جدیدی از فال گیری دعوت می کند. مریدان باید مقلد ولی خدا باشند. آقای دکتر سروش می گوید که مردم با مثنوی مولوی فال نمی گیرند، اما او می گیرد ( "شرح مثنوی، دفتر نخست - جلسه دوم"، ۵ می ۲۰۱۶. دقیقه ۵۲). عین جملات ایشان به شرح زیر است :

"دیوان حافظ برای فال گیری انتخاب شده است. [با آن] فال می گیرند...حقیقتاً گاهی خود من شاهد بوده ام که فال های خیلی خیلی شگفت انگیزی . ولی کسی با مثنوی یا آثار مولانا فال نمی گیرد. البته این جا بین خودمان باشد، بنده می گیرم".

آیا تشویق فال گیری عملی روشنفکرانه و عقلانی است؟ آیا گشودن باب جدیدی برای فال گیری رویکردی علمی و فلسفی است؟ حالا مریدانی که راهکارهای آقای دکتر سروش برایشان حجیت دارد، باید فال گیری با مثنوی مولوی را بر فال گیری با دیوان حافظ بیفزایند تا به نتایج شگفت انگیز دست یابند.

## حل مشکلات اساسی دیوان حافظ با خواب

آقای دکتر سروش وحی را به خواب تبدیل کرد تا روانکاوان و مردم شناسان آن را خوابگزاری کنند. خواب های بسیاری از خود تعریف کرد. گام بعدی ایشان این بود که مسائل لاینحل متون ادبی را هم، برخلاف شیوه های مرسوم ادبی، از طریق خواب حل و فصل کند. ایشان پرسش مهمی را طرح می کند: چرا در دیوان حافظ نام بسیاری از پیامبران آمده، ولی نام پیامبر اسلام حتی یک بار هم نیامده و حافظ هیچ سخنی درباره حضرت محمد بن عبدالله نگفته است؟ آقای دکتر سروش به راحتی این مسأله را حل کرده است. چگونه؟ از طریق خواب . می گوید یک نفر [دکتر عبدالکریم سروش؟] حافظ را در خواب دیده و این سؤال را از او پرسیده و حافظ مسأله را حل کرده است. قرن ها حافظ شناسان سر کار بودند و اینک آقای دکتر سروش با یک خواب مشکل همه آنها را حل کرده است. ایشان در "اقبال شاعر - قسمت ۴" (دقیقه ۴۸-۵۱) در این خصوص می گوید :

"من در کاوش ها و کوشش هایی که در این باب می کردم، رفته رفته وقتی که قول یک کسی را دیدم، مردی که شاید راضی نباشد که نامش را ببریم، که رأی نسبتاً پذیرفتنی است. گفته است که من یک وقتی

همین سوال را از حافظ کردم اساساً ، و این که خب پیامبر اسلام کجای دیوان تو جا دارد؟ کجای اشعار تو نشسته است؟ کجا، بوی محمد می آید از شعر تو؟ و او گفت که حافظ مرا به این غزل راهنمایی کرد. که بعداً هم من خودم، بنده هم بیشتر نظر کردم و دیدم که فی الجمله معقول است. اجمالاً می توان پذیرفت. آن غزلی که حافظ به آن شخص نشان داده بود و گفته بود که پیامبر در این غزل نشسته است، اون این است که : "هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم- هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم. ای گلبن جوان بر دولت بخور که من - در سایه تو بلبل باغ جنان شدم. قسمت حوالتم به خرابات می کند- هر چند این چنین شدم و آن چنان شدم. آن روز بر دلم در معنی گشاده شد- کز ساکنان درگه پیر مغان شدم". می گفت که پیر مغان در شعر حافظ یعنی پیامبر اسلام. این نکته خیلی جالبی است. نکته قابل توجهی است. که اولاً: حافظ به هر حال در سراسر دیوانش به پیر مغان یک موقعیتی و یک مقامی می دهد ، ابیات دیگر او را خواهم خواند در این باب ، که نشان می دهد که بالا سر همه نشسته است. یک مقامی دارد برتر از همه. و تمام این احترام حافظ ، ارادت حافظ به این پیر مغان بیش از حرمتی است که به هر شخص دیگری می نهد، فوق همه شخصیت ها نشسته، بزرگی است که همه بزرگان در نزد او حقیر می آیند و هر وقت که حافظ می خواهد بیان کند که من از این مقوله ام، از آن مقوله ام، این مرا قانع نمی کند، او مرا قانع نمی کند، دنیا را نمی خوام، آخرت را نمی خوام، صوفی را نمی خوام، فقیه را نمی خوام، آن آخرش می گوید که می روم خدمت پیر مغان، او مشکل مرا حل می کند، او جواب سوالات مرا می دهد، گره های مشکل مرا باز می کند، بزرگ نظری ای دارد، وسعت نظری دارد که هیچ کدام را دیگران ندارند".

نگارنده بارها در وبسایت آقای دکتر سروش به سخنرانی ایشان درباره مولوی، حافظ و دیگر بزرگان گوش کرده است، بسیار از ایشان آموخته است، و خود را از این جهت شاگرد ایشان می داند. نگارنده هیچگونه ادعایی درباره شعر و ادبیات ندارد، و فقط بعنوان یک شاگرد کوچک، این ادعای ایشان را با بقیه ادعاهای خود ایشان در تعارض می بیند. این تعارض با استناد به سخنان خود ایشان نشان داده میشود:

خوانندگان گرامی نقل قول بالا از آقای دکتر سروش را یکبار دیگر مطالعه کنند، و بعد بخاطر آورند که این همان آقای دکتر سروشی است که همیشه مخالفت خود را با تفسیر صوفیانه و عرفانی دیوان حافظ اعلام کرده است. آقای دکتر سروش در "[اقبال شاعر- بخش دوم](#)" (دقیقه ۲ تا ۶) می گوید من تعجب بسیاری دارم که چرا اقبال لاهوری حافظ را نماد تصوف منحط به شمار آورده است. سر تعجب و شگفتی من هم این است که :

"اساساً حافظ صوفی نبود. اساساً عارف نبود. ادامه دهنده صوفیان پیش از خودش نبود. نه یک عارف یا صوفی خوفی بود، نه یک عارف یا صوفی عشقی بود. اساساً برای حافظ تصوف یک مکتب کاملاً نامقبول بود... مهمترین دلایلی که حافظ برای رد تصوف و زهد تصوفی داشت این بود که این شیوه نیکویی برای زندگی کردن نیست. اساساً حافظ یک مرد متنعم است. تنعم جوست، نه تصوف جوست. زهد را فلسفه خوبی برای زندگی نمی داند... حتی زهد حقیقی و صمیمانه و بدون ریا. و معتقد است که کام نگرفتن از این جهان، از نعمت های این دنیا، استفاده نکردن یک طرز فکر کاملاً باطل است... در واقع می گوید اگر کسی در این جهان کامرانی نکند، به معنای دقیق کلمه، کامرانی بهشتی هم برای او بی معناست... می گوید: من آدم بهشتی ام اما در این سفر- حالی اسیر عشق جوانان مهوشم".

خوانندگان گرامی بخاطر آورند که این همان آقای دکتر سروشی است که همیشه توضیح داده است که حافظ بتصریح گفته است که منظورش از می نوشی، همین می زمینی بوده و شرابخواری کرده و می گفته گناه پنهانی هیچ اشکالی ندارد. بعنوان مثال آقای دکتر سروش در "[شرح دفتر نخست مثنوی - جلسه چهارم](#)" (۵ جون ۲۰۱۶، دقیقه ۵۹-۵۸) می گوید:

"این که حافظ می گفت که: "دیده بدبین به پوشان ای کریم عیب پوش- زین دلیری ها که من در کنج خلوت می کنم"، یکی از آن دلیری ها که در کنج خلوت می کرد همین بود لابد که می نشست و موسیقی گوش می داد و یک کارهای دیگه هم می کرد ما نمی دانیم، ولی به هر حال می کرد دیگه. برای این که گفت: "دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند- پنهان خورید باده که تکفیر می کنند. ناموس عشق و رونق عشاق می برند- عیب جوان و سرزنش پیر می کنند " خیلی کارها را این ها مجبور بودند که در خفا بکنند. "دی حریفی گفت حافظ می خورد پنهان شراب- ای عزیز من گناه آن به که پنهانی بود". بنابراین راهش را هم پیدا کرده بودند و می دانستند در آن جامعه ای که به هر حال "استر ذهبک و ذهابک و مذهبک" [مستور و پوشیده دار طلا و دارائیت و مسیر ترددت و مذهبیت را] چه جوری باید رفتار کرد".

این همان آقای دکتر سروشی است که در تفسیر غزلی که با مطلع "دوش رفته به در میکرده خواب آلوده- خرقة تردامن و سجاده شراب آلوده" توضیح می داد که حافظ در این غزل یک نظریه برای ارتکاب گناه های بزرگ شرعی پرداخته است. حتی وقتی در ایام کهولت به حافظ می گویند دل از لب شیرین پسران بکن و جوهر روحت را به این عمل آلوده نکن، طهارت نفس پیشه کن و دیر خراب را آلوده نساز، و غیره و غیره، حافظ در پاسخ می گوید، عاشقانی که دست به این عمل می زنند، افرادی هستند که در بحر عمیق رفته و در عین حال غرق و آلوده نمی شوند، و بعد آقای دکتر سروش این شعر حافظ را ذکر میکنند:

گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست

که شود فصل بهار از می ناب آلوده

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقة گشتند و نگشتند به آب آلوده

گفت حافظ لغز و نکته به یاران مفروش

آه از این لطف به انواع عتاب آلوده

آقای دکتر سروش یادآوری میکنند که حافظ درباره پسران شیرین دهن و ۱۴ ساله و... هم بسیار روشن توضیح داده است، و می گویند:

گر آن شیرین پسر خونم بریزد

دلا چون شیر مادر کن حلالش

و یا درباره دلبر پسر ۱۴ ساله اش :

چارده ساله بتی چابک و شیرین دارم

که به جان حلقه به گوش است مه چهارده اش

دلبرم شاهد و طفل است و به بازی روزی

بکشد زارم و در شرع نباشد گنه اش

کتاب مشهور آقای دکتر سیروس شمسیا تحت عنوان [شاهدبازی در ادبیات فارسی](#) آنقدر مشهور است و توسط همگان خوانده شده است که نیازی به توضیح فرد ناواردی چون نگارنده ندارد.

حافظ شناسان بزرگ باید توضیح دهند که آیا این تفسیر، تفسیری معتبر یا نامعتبر از دیوان حافظ است، نه نگارنده که هیچگونه تخصصی در اینباره ندارد، اما نگارنده ابتدا نگاه و تفسیر آقای دکتر سروش از حافظ و دیوانش را توضیح داد تا مدعای اخیرش را در آن چارچوب نقد کند. آقای دکتر سروش مدعی است که حافظی که صوفی و عارف نبود و به فرمان پیرمغان کاملاً از این دنیای نقد بهره می گرفت، پیرمغانش همان پیامبر گرامی اسلام میباشند. حتی نگارنده که هیچگونه تخصصی در حافظ شناسی ندارد می تواند(با کمک گرفتن از یک دوست حافظ شناس متخصص خود و آنچه که از سخنان خود آقای دکتر سروش آموخته) مواردی را عرضه کند که به نظر میرسد با آنچه که آقای دکتر سروش عرضه می کند در تضاد هستند. نگارنده تأکید می کند که ذکر تمامی اشعار زیر به هیچ عنوان نباید حمل بر ادعایی از طرف نگارنده مبنی بر "حافظ شناسی" و یا "شعر شناسی" او تلقی شود. چنین نیست و نگارنده در اینباره هیچگونه ادعایی ندارد. یک دوست گرامی نگارنده در نوشتن این بخش به او کمک کرد.

بر طبق نظر دوست حافظ شناس نگارنده، محل پیر مغان، در دیر مغان، میکده، خرابات، کوی میفروشان و کوی عشق است. حافظ در اولین غزل می گوید:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

پیامبری که در قرآن شراب را حرام کرد، چگونه سالک راه خدا را مجاز به شرابخواری می کند؟ دوست حافظ شناس نگارنده پاسخ پرسش را داد: پیرمغان گرچه حل کننده معماهاست، اما قدح باده در دست است :

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش

کو به تایید نظر حل معما می کرد

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست



وندر آن آینه صدگونه تماشا می کرد

خوانندگان گرامی حتماً توجه دارند که آقای دکتر سروش مخالف تفسیر صوفیانه و عارفانه دیوان حافظ است. به همین دلیل منتقدان نمی توانند در اینجا به آرای مفسرانی ارجاع دهند که این ابیات را عارفانه تفسیر کرده اند. مطابق متدولوژی آقای دکتر سروش باید اینها را دنیایی و زمینی تفسیر کرد، چون حافظ صوفی و عارف نیست. حافظ بهشت نقد دنیا را فدای بهشت نسبه آخرت دین نمی کرد. بر طبق آنچه که نگارنده از دوست حافظ شناس آموخت، حافظ می گفت :

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

چمن حکایت اردی بهشت می گوید

نه عاقلست که نسبه خرید و نقد بهشت

در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند

آدم بهشت روضه ی دارالسلام را

دوست حافظ شناس نگارنده به او نشان داد که چگونه حافظ به فقیهان می گفت وعده نسبه آخرت را در همین دنیا پیرمغان براین نقد کرد:

مرید پیر مغانم، ز من مرنج ای شیخ

چرا که وعده تو کردی و او به جای آورد

همانطور که دوست حافظ شناس نگارنده به او در دیوان حافظ نشان داد و آموخت، حافظ در بسیاری از مواقع بجای پیر مغان از پیر میفروش و پیر میکده سخن گفته است. همان دوست حافظ شناس نشان داد که حافظ می گوید:

دی پیر میفروش- که یادش بخیر باد

گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد

هرگز به یمن عاطفت پیر میفروش

ساغر نشد تهی ز می صاف روشنم

ما ز بر خرقة باده نه امروز می خوریم

صد بار پیر میکده این ماجرا شنید

همان دوست حافظ شناس نگارنده به او نشان داد که گاه پیر مغان به عنوان پیر منحنی به گوش حافظ می خواند که زندگی را با می و شراب و عشق خوش بگذران :

می ده که سر بگوش من آورد سرو و گفت

خوش بگذران و بشنو از این پیر منحنی

ساقی به بی نیازی رندان که می بیار

تا بشنوی ز صوت مغنی هوالغنی

اگر این شعرها را مطابق رویکرد آقای دکتر سروش تفسیر کنیم، راهی جز فروکاست آنها به شراب دنیوی حرام شده در دین محمدی وجود ندارد. آیا پیامبر گرامی اسلام به عنوان پیرمغان حافظ را به شرابخوری و دیگر گناهان دعوت می کرد؟ اگر هم پیرمغان حافظ پیامبر گرامی اسلام باشد، با استناد به خواب آقای دکتر سروش یا خواب بیننده مورد اعتماد او نمی توان این مدعا را تأیید و تثبیت کرد. کدام حافظ شناس برجسته ای، آن هم در قرن بیست و یکم، مصداق پیرمغان حافظ را از طریق خواب حل می کند؟ طولانی شدن بحث نباید موجب فراموشی موضوع شود: موضوع بحث حل مسائل دیوان حافظ از طریق خواب است. نگارنده در عجب است که چرا آقای دکتر سروش سعی دارند برخی از مسائل را با خواب حل می کنند.

تفسیر دیوان حافظ از طریق خواب سازی عملی ضد روشنفکری، روشنگری، علم، و فلسفه است. ایدئولوژی خواب که آقای دکتر سروش می پراکند، اگر چه از نظر ایشان باید منحصر به خودشان باشد، اما ممکن است سبب پناه بردن مریدان ایشان به خواب شود و از خواب هایشان برای تحکیم تفکر جدید دکتر سروش استفاده کنند. آقای دکتر سروش در "[اقبال شاعر - قسمت ۴](#)" (دقیقه ۸۳) هم ادعا می کند که "یک وقتی به هر حال عشق و شور نبوی هم در ما بالا گرفته بود". در همین حالات شورانگیز ایشان به خواب می روند، خواب های رازآلود می بینند، در خواب به ایشان وحی می شود، خدای بی صورت را خواب می بینند، شعرهایشان را در خواب به ایشان دیکته می کنند و حتی نشان می دهند.

اینها برداشت های نگارنده از درس های خود آقای دکتر سروش است. اگر نگارنده اشتباه می کند، لطفاً آقای دکتر سروش تذکر دهند.

## احضار روح مولانا

آقای دکتر سروش در متنی که به مناسبت درگذشت مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس موسسه لغتنامه دهخدا و استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران نوشت، از ایشان انتقاد کرد که چرا به مدعیات کشف های عرفانی و روحانی باور نداشت، و به همین سبب ایشان را "پوزیتیویست" قلمداد کرد. سپس افزود که برای کشف معنای یک بیت مثنوی به جلسه احضار روح مولانا رفته و از طریق واسطه پرسش های خود را از به اصطلاح روح مولانا پرسید. [ایشان چنین نوشت](#) :

"دکتر سید جعفر شهیدی پوزیتیویست وار از طامات و کرامات و منقولات نا معقول بیزار و گریزان بود و بدانها اعتقادی نداشت. مرا همیشه بیاد ارنست ماخ، فیزیکدان پوزیتیویست اتریشی بی باور به اتم های نادیدنی، می انداخت که هر گاه با وی از اتم سخن می گفتند، می پرسید آیا شما به چشم خود آن را دیده اید؟ شهیدی هم هر گاه از کرامتی و خرق عادت و ... سخن به میان می آمد سخت انکار می کرد و از گوینده می پرسید تو به چشم خود آنها را دیده ای؟! ... وقتی در شرح دفتر سوم مثنوی به این بیت رسیده بود: "کھف اندر کژ مخسب ای محتلم- آنچه داری وانما و فاستقم" ، به من تلفن کرد و نظر مرا در تفسیر آن خواست. هر دو در کشف معنی دقیق بیت درماندیم. تصادفا یکی از دوستان مشترک و از استادان دانشگاه، چند روز پس از آن، از ما خواست تا در **جلسه احضار روح مولانا شرکت کنیم** و سوالات خود را با وی در میان بگذاریم. دکتر شهیدی با کراحت پذیرفت و در مجلس حضور یافت. "واسطه" که دختری جوان بود، سوال، یعنی تفسیر همان بیت مبهم را، با "روح مولانا" در میان نهاد و پاسخ را باز گفت. پاسخ، چنان پریشان و نا استوار بود، که همه را برآشفته. بیرون که آمدیم، دکتر شهیدی که گویی سلاحی تازه برای زرادخانه "علمی" خود یافته بود با لحنی پرهیجان از بی بنیان بودن این شیوه ها و از دستان کوتاه ما و خرماي مطلوب بر نخيل، سخن گفت و آن حادثه را حجتی گرفت بر سلامت و صلابت رای منکرانه خویش".

آقای دکتر سروش مثنوی شناس فقط مشکلات دیوان حافظ را از طریق خواب حال نمی کند، مشکلات مثنوی را هم به واسطه یک دختر جوان از روح مولانا می پرسد. وقتی اسلام شناس فرهیخته و در سطح بالایی چون مرحوم آقای دکتر شهیدی (که درجه اجتهاد را هم از حوزه نجف دریافت کرده بود و شخصیت هایی چون زنده یاد آیت الله منتظری هم برای او احترام بسیار قائل بودند) مخالف خرافه گرایی است، توسط آقای دکتر سروش به "پوزیتیویست" بودن متهم می شود. با چنین رفتاری از مریدان چه انتظاری میتوان داشت؟ لابد مریدان که مطابق فرمایش مراد خود باید تابع محض او باشند، اگر بخواهند به این تکلیف عمل کنند، باید جلسات احضار روح تشکیل دهند.

## کلام پایانی

اسطوره، و مرید و مراد سازی نتیجه ای بجز این ندارد که هر کسی که از اسطوره و مراد انتقاد نمود، توسط مریدان هدف شدید ترین، وحشیانه ترین، و غیر منصفانه ترین حملات واقع شود. نگارنده در سه مقاله قبلی خود فقط به واکنش آقای دکتر سروش در برابر منتقدان خود پرداخت، و با زبانی بس احترام آمیز از ایشان خواست که نثر زیبایی خود را به جای زبان تند بکار ببرند، و پاسخ منتقدان خود را بدهند. نگارنده انتظار پاسخ مستقیم از آقای دکتر سروش نداشت، ولی تصور هم نمینمود که چنین واکنشی از طرف مریدان ایشان در اینترنت پخش شود، واکنشی که بجز فحاشی، دروغ گویی، و اتهام در آن چیز دیگری نیست. اینگونه رفتار دقیقا به دلیل آن است که مریدان از آقای دکتر سروش اسطوره ای برپا کرده اند، و در نتیجه تاب تحمل کوچکترین انتقادی، هر چقدر هم که با اساس و مستدل باشد، را ندارند.

سی و هفت سال تجربه روحانیت مروج خواب و خرافات و هشت سال دوران آقای محمود احمدی نژاد، که دوران جن گیران و فال گیران بود، برای مردم کشور ما کافی است. اینک نوبت عقلانیت، علم و نقد است.

برای نجات ایران و مردمش، همه را بیدار سازیم، نه خواب گرا. فال گیری و احضار ارواح کار روشنفکران نیست، چه رسد به آنان که خود را مدافع فلسفه تحلیلی و علوم تجربی مدرن قلمداد می کنند.

اگر قرار بود پیرو خواب زدگان شویم و از آنان اسطوره بسازیم، احتیاجی به علم و فلسفه نبود. برخورد شدیداً تخریبی با منتقدان هیچ کس را متقاعد نخواهد کرد که آقای دکتر عبدالکریم سروش و مریدان پایبند به اصول اخلاقی هستند، چه رسد به ادعای "ولی خدا" و "سروش قدسی افلاکیان" و "مشاهده خدای مطلق بی صورت" از طرف ایشان.

جنبش آزادیخواهی ایرانیان را "جنبش بیداری ایرانیان" نامیده اند. در بیش از یکصد سال گذشته روشنفکران شجاع ایرانی کوشیدند تا همه را از "خواب"، "بیدار" کنند. وقتی به سخنان چند سال گذشته آقای دکتر سروش گوش می کنیم، "خواب" به اساس و محور نظریات ایشان تبدیل شده است. عموم مسلمانان قرآن را سخنان خداوند بشمار می آورند. آقای دکتر حسین کمالی در نقد آقای گنجی نوشته بودند که کلام الله بودن قرآن "اصل موضوعه مسلمانی" است. آقای دکتر سروش در گامی رادیکال قرآن را به خواب های پریشانی که خود پیامبر گرامی اسلام تولید کرده (به گفته ایشان در برنامه پرگار بی بی سی، فاعلیت تام و تمام در تولیدشان داشته) تبدیل کرد.

از چند سال پیش از طرح این ادعا، و خصوصاً پس از طرح این ادعا، آقای دکتر سروش خواب های بسیاری از خودشان تعریف کرده اند و حتی در یکی از سخنرانی های عمومی به مخاطبان و مریدان خبر می دهند که در زندگینامه شان توضیحات مفصلی در این خصوص داده اند.

اینک که به گذشته می نگریم، آیا حق نداریم بپرسیم این تقارن چه معنایی دارد؟ آقای دکتر سروش می فرمایند پس از مشاهده خدای بی صورت در خواب فهمیدند که معنای دقیق بی صورتی مطلق خداوند چیست. ایشان می فرمایند که ادعای "رویاهای رسولانه" را در خواب به ایشان وحی کرده اند. یعنی خود نظریه "رویاهای رسولانه" محصول خواب های ایشان است.

آیا نگارنده به عنوان یک فرد عامی، نه استاد دانشگاه با سابقه طولانی در پژوهش های علمی و سیاسی که از جوانی خواننده جدی آثار بزرگان نواندیشی دینی بود، حق ندارد بپرسد هدف آقای دکتر سروش از تبدیل وحی به خواب و طرح خواب های بسیار شخص خودشان، به طور همزمان، چیست؟ این تقارن تصادف محض است و یا شخصیت بسیار هوشمند و زیرکی چون آقای دکتر سروش آگاهانه طرحی را دنبال میکنند؟ پذیرش اینکه این تقارن ناآگاهانه و تصادفی است، از عوام پذیرفتنی است، اما از شخصیت برجسته ای که خود را "ولی خدا" و "سروش قدسی افلاکیان" می نامد، پذیرفتنی نیست.

پاسخ هرچه که باشد، دعوت به خواب و فال گیری و احضار ارواح، در جهت خلاف زحمات کل جریان روشنفکری ایران و نواندیشی دینی در یکصد سال گذشته است. دعوت به انتخاب بدون وسواس یک "ولی" و سرسپاری محض و مطلق از او نیز برخلاف حرکت روشنفکری ایرانی و نواندیشی دینی است. روشنفکری ایرانی و علی الخصوص نواندیشی دینی باید "بیدارسازی" را تعقیب کند و باید از اساس با ولی سازی و تقلید مخالفت کند.

برای من واقعاً گریه آور است که فقها به دروغ خود را جانشینان سیاسی امام زمان قلمداد می کنند. آیت الله خمینی هم به صراحت گفت که این جانشینی، جانشینی سیاسی است و مطلقاً ربطی به ابعاد معنوی پیامبر و ائمه و امام زمان ندارد. آنان امام زمان را "ولی خدا" معرفی می کنند، اما گریه آور است که آقای دکتر سروش خودشان را "ولی خدا" معرفی کرده و خواهان تقلید مطلق هستند.

**انتشار یافته در گویانیوز ۱۴ شهریور ۱۳۹۵**